

روان و پاره‌ای از اسرار آن

عده‌ای از متفکرین کثرت‌اندیش که متأسفانه نام فیلسوف هم با آنها اطلاق کرده‌اند، پس از یک سلسله خیال‌با فیه‌های نازوا و سفسطه‌های سراپا غلط و بحث‌های بی‌اساسی راجع به بدو پیدایش عالم و ماده‌المواد اصلی هستی که بدیهی است این گونه بحث‌ها هرگز بجائی نمی‌رسد، پس از سرگردانی و بهت و حیرت خود نتایج غلطی که گرفته‌اند این شده است «جهان جز ماده و نمایش‌های آن چیزی نیست، منبع اعمال انسان خودخواهی است و آدمی هر چه می‌کند برای نفع خویشتن است؛ جهان صحنه نبرد موجودات است و انسان مانند هم‌ردیفان خود از جانوران باید پروای هیچ چیز و هیچ کس نکند، و جز در بند خویش نباشد و تا ممکن است باید بکوشد و لوباقهر و غلبه و غضب و زور از مواهب طبیعت بهره‌مند گردد، روشن است که لازمه آن گونه تفکر غلط پیداکردن چنین نتایج غلط است.

در صورتیکه ممکن بود اینقدر زحمت بخود ندهند و اینقدر بلیه‌ها

ابراز این افکار پست و خطر ناك برای بشر پیش نیاورد یعنی بجای اینکه این راههای دور و دراز را تعقیب کنند اگر در مجموعه آفرینش من حیث المجموع بالا افلا در یکی از جزئیات عالم خیلی دقیق و متامل میشدند اگر چه جز ماده چیزی بچشم آنها نمی رسید ولی مسلماً به بسیاری از پدیده های غیر مادی و حقایق عالی پی میبردند؛ و بجای اینکه بپشیمانی خیانت کنند خدمت میکردند و بجای این سیل لعنت که نزدیک است از سراسر جهان بدرقه روانهای ناپاکشان گردد امواج درود و رحمت بدرقه جانشان میشد.

راستی چرا اینها اینقدر راه خود را دور کرده اند؟ چرا اینها در خودشان نیاندیشیدند؟ تابدا نند که در همین کالبدشان (یعنی جسم و هیكل ناپاکشان) دستگاه مستقلی است که خردمندان بشر آنرا روان مینامند و این پدیده که بکلی حکمش از ماده جداست هیچ شباهتی بماده و عوارض آن نداشته و قانونهایی سوای قوانین مادی بر آن فرمانرواست.

اگر تنها بهمین يك نکته در بدن انسان پی برده بودند بجای آن جملات پست گمراه کننده این جملات عالی در خشد در مغزهای بشر همیشه جلوه گری داشت « غیر از این ماده متحول يك امر معنوی ثابتی است که آن در هر حله اول پدید آورنده هستی و ناظم و مدیر کار خانه آفرینش است، و در هر حله دوم در این جسم متغیر انسانی پرتوی از آن ذات مقدس خداوند است که باید آنرا پاك و مهذب داشت و عوض تسلیم شدن بهوسها بایست تسلیم حضرت او کرد، بشر حق نخواهد داشت هرگز از حق و عدالت منحرف گردد؛ جهان باید مخطیصه او و محبت و اخوت و صمیمیت گردد و بجای خود پرستی

از خرد گذشته‌گی و نوع دوستی و فضیلت خواص بر افراد بشر حکم فرما باشد تصدیق می‌فرمائید باین وصف وضع محیط مهیب و ناراحت کننده امروز غیر از این، و آینده تاریک و مبهم آینده انسانی نیز خیلی روشن و امید بخش می‌بود *

جملات مذکور صدر مقاله که نتیجه افکار بسیار بلند آن فیلسوفان است که بعضی‌ها با آب و تاب اینها را نقل می‌کنند اگر این طرفداران کج سلیقه تاریک مغز می‌فهمیدند معنای واقعی این جملات چیست اقرار می‌کردند:

که همین چند جمله ساده کوتاه که بنظر حرف مبرسد بمراتب از بعمپ های هیدرژنی و کبالت برای نابودی بشر و رفتن آسایش از محیط کره ارض بالاتر و برتر و خطرناک تر است زیرا یکی از آثار کوچک این کلمات تولید آن بعمپ‌های آتش‌زا است آنوقت بود؛ که بجای ابراز دوستی با آنها ابراز دشمنی و خصومت می‌کردند، و بجای تعریف تنقید نموده و بجای حفظ و انتشار این کلمات آنگونه کتاب و کتابخانه‌ها را می‌سوختند *

ای کاش مقامات علمی دنیا و مقامات سیاسی تمام کره ارض متحد شده در مرحله اول با اشعه برهان ریشه این جملات را در مغز بشر می‌سوختند و از افکار بشر بکلی محو می‌کردند و در مرحله دوم پس از اتمام حجت لب و دهان طرف داران این سفسطه بازها را می‌دوختند و نسل این خودپرستان را از صفحه زمین بر می‌داشتند *

جهان سوز را کشته بهتر چراغ در آتش یکی به که خلقی بداغ اینک باصل مقصد پیردازیم اعتقاد با استقلال و تجرد روان و اثبات جاودانی

آن تا اندازه‌ای معلوم شد که فقط يك موضوع علمی نیست که ما چه بدانیم یا ندانیم رزقندگی و وضع مابقی تأثیر باشد بلکه معتقد باین اصل بر نامه‌اش بکلی با غیر معتقد فرق می‌کند.

اولی همتش کسب فضیلت و اخلاق و فکرش کرد نیکی و انسانیت در گردش است، دومی تمام اندیشه‌اش بر محور خودپرستی دور می‌زند پس ماقبل از هر چیز باید خود را بشناسیم و قبل از کشف هر قانون علمی خود را بایست کشف کنیم تا سر نوشت خود را تعیین نموده و هر چه بفتح ماست در آن قدم برداریم والا هیچ دانشی بحال ما مفید نخواهد بود و هیچ کوششی برای ما ثمر بخش نیست.

گفت شیخا خوب ورد آورده‌ای : لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای
 بهر حال قطعی و یقینی است که با این وضع و این نوع تفکر غلط بشر ساعت بساعت از کعبه مقصود سعادت دور و دور تر شده و بقر کستان سقوط و فنا نزدیک و نزدیک تر می‌شود و شاید در آخرین دقایق سقوط واضمحلال باشد که در رک کند یکجا افتاده و چگونه بدست فکر تبه‌کار غرور آمیز خود این همه بدبختی برای خود و اینا نوع خود فراهم آورده در آن موقع است که همه دستگاه‌های قضائی و پلیسی و اقتصادی و غیره در برابر اجتماع فلج و افکار معوج از علاج مایوس شده و دست تحسیر بر سر خواهند کوبید بهر حال چاره منحصر بفرق بشر این است کدام اکنون در مقابل صل صفت، مقتدر و شکوهمند انبیاء که عهده‌دار دستگاه هدایت بشریند سر تعظیم فرود آورده و آنچه تا زو بود بطلان بهم بافته بر هم بزند، و آنهم لوح تباهی و سیاهی که بخیاں خام و فکر ناتمام خود نوشته است بشوید و آنکا خواهد بود که

راه سعادت را یافته و سر رشته را بدست آورده است روشن است با داشتن مکتب نجات بخش مقدس اسلام که دین صحیح و آئین جاودان نسل بشری است با احتیاج بهیچ چیز و هیچ دستور نداریم حتی باثبات استقلال روان، زیرا وقتی که با دلیل باین دین کردن گذاریم می‌ایم که سراسر دستورات آن برای پرورش افکار و تهذیب ارواح است مع الوصف برای مزید بصیرت بمعقدین بانبیاء و بجهت هدایت گمراهانی که از مکتب پیامبران بدور افتاده‌اند.

در این مقاله مختصری از اثبات روان و تجرد آن ونحوه ارتقاء و پرورش آن بحث می‌کنیم و تحقیق و تفصیل این قضیه را برساله ای علیحدہ مو کول می‌نمایم که انشاء الله تعالی در آئنده نزدیک تدوین و منتشر خواهیم نمود.

تعریف روان - روان یا تعبیر مهر و فتر - روح - حقیقت آن چیست ؟

علمای منطق گویند مجرد است بعلمت آنکه دارای فصل نیستند قابل تعریف و حد تام نمی‌باشند بلکه دارای حد ناقص نیز نمیتوانند باشند؛ مثلاً گویند انسان جانوری است درک کننده جانور بودن جنس است درک کردن فصل و مابه الامتیاز این تعریف تام انسان است و تعریف ناقص انسان اینست بگوئیم جانور است که چون روح از مجردات است دارای این گونه تعریفی نتواند بود بلکه بر سبیل رسم تام توانیم اینطور تعریف کرد.

روح جوهری است ملکوتی و قوه ای است لا هوتی موجودی است مستقل و مجرد باقی بقاء ابد که از آثار آن تدبیر بدن و فرماندهی ماشین تن است و ندانستن حقیقت روح مانع آن نیست که ما از پاره اسرار آن آگاه

شویم و از تلطیف و تهذیب آن خواص و آثار بزرگی در دو صحنه دنیا و آخرت بدست آوریم اگر درست دقت کرده باشید میدانید که ؛ ما حقیقت اشیاء مادی را نیز هنوز نشناخته ایم ولی از آنها بهره مند میشهیم از الکترونسیته یعنی برق که حقیقت آن مجهول است ؛ چه همه استفاده می کنیم ؛ دانستن حقیقت چیزی با اینکه در این نشأه محال است نتیجه عملی ندارد فقط نتیجه علمی آن ملحوظ است اگر ممکن بود ؛ اما بحثهای دیگری که اینجا است فهرست وار عبارتند از :

(۱) آیا روح قبل از بدن آفریده شده است چنانچه بعضی از اخبار

بآن دلالت کرده است یا با بدن حادث میشود ؟ در اینجا عقیده ها مختلف است و بحث مادر آن بکلی بی مورد است

(۲) - آیا روح از خارج بدن دمیده میشود چنانچه عده ای معتقدند

یا از خود بدن مستحدث میگردد چنانچه گفته اند « النفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء » (و این عقیده فلاسفه است) ما را باین مطلب نیز کاری نیست چون باز خالی از فایده عملی و نیازمند بحث مفصل است.

(۳) - آیا روح حال و واقع در بدن است یا اینکه نه داخل است و نه

خارج و یک نحو تعلقی ببدن دارد ، چون ذات مقدس باری تعالی - آفریدگار عالم که نه داخل محیط عالم است و نه خارج از آن و در عین حال تدبیر و نظم جهان را عهده دار است این بحث نیز احتیاج بکفتگوی زیاد دارد و شاید بتوان گفت قالب مثال یا پرسی پرسی که بواسطه بین جسم و روح است چون در بدن است روح نیز تابع آن است برهان وجود روا - در صفحه عالم یک سنخ موجوداتی است که کار

يك نواخت و نظم و نسق واحدی دارند چون کره زمین که دارای يك نوع حرکات و انتقالات مخصوصی است که از لآ و ابدأ بهمان نحو ادامه دارد بدون تغییر مجرا و تبدیل آن حرکات؛ همچنین درخت که رشد و نموش و نحوه میوه آوردنش يك نواخت است اما يك سنخ موجودات دیگری است چون انسان که همه نوع حرکات و اثر ضد و نقیض از آن بظهور میرسد بالا می رود پائین می رود و همچنین اخلاقاً یکی بخشندگی است یکی غارتگر و هکذا روی این اصل؛ مبدأ این حرکات و تناقض مسلم ماده اولی نیست زیرا در ماده قبول محض و انفعال است و محال است فعلیت وجود ندارد پس باید يك امر غیر جسمانی باشد که منبع این اعمال مختلف باشد یعنی اگر در انسان روح مستقلی نبود طبیعت همه انسانها يك چیز و يك نحو کار و يك نوع حرکات بود البته توضیحات بیشتری لازم بود که صرف نظر می شود الا يك نکته را توضیحاً امتداد میگردانیم، گفته ام ماده دارای استعداد قبول محض است؛ و محال است فعلیت و خلافت ندارد یعنی نقشه جغرافیائی جلوی شما میگذارد شما همان صفحه را می بینید چنانچه در آئینه که منعکس میشود در مغز شما همینطور منعکس است یا از در آن نقشه ای که در بد شهرها، دریاها، قاره ها را می بینید و همچنین هر کتابی که جلوی چشم شماست اگر هر چه بود ماده بود همان خطوط را در مغز خود منعکس میگردید ولیکن میدانید اینطور است خطوطه از یک طرف بچشم میخورد و از طرف مغز در حال خلق حقائق و حوادث است که در کتاب رموز آنرا دیده.

دلیل تجرد روان - الف - با آنکه اجزاء انسان تغییر می کند و ذرات

سلولها بتحلیل و فنا میرود يك حقیقت ثابت است و ثابت غیر متغیر است

و آن روح خواهد بود که از کودکی پایدار است (پس آن نه ماده است نه از عوارض آن)

ب- باید ادراک جزئیات (ناچه رسد بکلیات که معقولات صرفند) مجرد باشد یعنی هم آنچه‌یکه درک می‌کند و هم آنچه‌یکه درک می‌شود باید هر دو مجرد باشند تا حضور و درک • حقیق شود حاضر شدن مفهوم و معنای اقیانوس مثلا در پیشگاه ماده که درک کننده است معنی ندارد پس مفهوم و معنی (یعنی درک شونده) چون • مجرد است درک کننده نیز باید مجرد باشد.

ج- اگر انسان از جمیع خواص دستش قطع شود معدنك خود را درک می‌کند •

فرق روان با مزاج و طبیعت -

۱- فرض کنید انسانی با پنجاه کیلو گرم محمول از چند پله بالا رفته و پله‌های چندی نیز در پیش دارد، قطعی است که در اینجا جسم خسته خواهد بود و پای از رفتن سست و کند است یعنی طبیعت انسان را بنشستن دعوت می‌کند ولی چیزی دیگری است در بدن که بر خلاف طبیعت جسم با انسان می‌زند و او را از جای بر می‌کند و پله بالاتر و بالاتر میبرد. این چیست طبیعت نیست مزاج نیست روحی است مجرد •

۲- و همچنین در بسیاری موارد طبیعت و مزاج انسان بخوراک می‌اشتیاق پیدا می‌کند ولی چیزی از درون او را منع می‌کند •

۳- یا اگر روح، مزاج و طبیعت جسمانی انسان یکی بود، لازم می‌آید بتناسب تقویت جسم و تضعیف آن روح نیز قوی و ضعیف شود و حال آنکه

گاهی بعکس هم هست آیا قهرمان وزنه برداری روحش بهمان تناسب بزرگ است؟ همچنین فیلسوف ریاضات کس دلائر اندام آیاروحش کوچک و ناتوان است.

۴. آنچه‌ی که بهتر استقلال روح را میرساند و اثبات می‌کند روح از جسم و مزاج و طبیعت بکلی جداست اینست مکرر دیده اند جسم در حال رنج و خستگی بسر میبرد در صورتیکه روح با حل مسئله علمی با خواندن قطعه ادبی یا مناجات با ذات مقدس ذو الجلال در اوج لذت است صرف نظر از این دلائل علمی که عمده آن از اسفار صدر المتألهین و منظومه ملاهادی استفاده شده و دلائل زیاد دیگری که وجود دارد جوابهای صحیحی است که انسان می‌بیند و خواب مصنوعی که رواج کامل دارد، و احضار ارواح اگر حقیقت داشته باشد! اینها نیز هر کدام دلیل مستقلی بر استقلال روانند تا کور شود هر آنکه نتواند دید.

جای‌دانی روان - وقتی که ثابت شد روح ماده نیست و از عوارض آن نیز نمیباشد پس ابدیت آن ثابت شده است زیرا ماده چون تجزیه و تلاشی در آن راه دارد صورت زوال بخود میگیرد و باز نحوه ترکیب دیگری پیدا میکند و روان تجزیه و ترکیب در آن سوخندازد پس از این مختصر بحث و استدلال که مجرد و استقلال و همچنین استعداد ابدیت روان که کاملاً بدست آمد و واضح شد باین نکته مهم که منشاء اشتباه ازندانستن آن شده است باید توجه داشت -

طبیعت جسم و فطرت روان - از آنجا که دانستیم انسان مرکب است از دو چیز یکی جسم و یکی دستگاہ روان باید دانست که طبیعت جسم چیزی و

فطرت و خواست زوان چیزی دیگر است طبیعت جسم و اقتضاء آن خوب خوردن، خوب نوشیدن، عیش، استراحت، و تسکین کلیه امیال و غرائز از هر راه که باشد - فطرت روح و اقتضاء آن خیر خواهی، حق خواهی، عدالتجویی، علم، فضیلت، اخلاق، احسان، مودت، و دوستی؛ هر کمال بوثره ایمان بمبدء کمالات که ذات کبریائی خداوند است خواهد بود

باشد اندر این تن جرم صغیر ✽ روح رخشانی و دنیا ئی کبیر

روح چون کنجی زیر دره ای ✽ آفتابی در دل یکذره ای

جان گشای نسوی بالا بالها ✽ تن فکنده در زمین چنگا لها

جان بلندی داشت تن پستی بخاک ✽ مجتمع شد خاک پست و جان پاک

چون بلند و پست با هم یار شد ✽ آدمی اعجوبه اسرار شد

«حالا بگفته شوینها و مادی تیره مغز توجه کنید!» - این مرد کوتاه فکر که او را فیلسوف گویند گوید انسان در بند خویشتن است و اگر بکسی هم احسان کند باز برای در نظر گرفتن نفعی است، جای تعجب است این مرد و امثال او اعیال منبعث در خود خواهی انسانی را دیده و خدمات صادقانه و فدا کارهای خالصانه او را ندیده اند حتی همان خود خواهی را که او معرفی کرده که اگر احسان هم بکنند باز برای نفع شخصی است (با اینکه همه بشر که انسان نیستند) حتی او هم در نهادش خیر خواهی و عدالتجویی است یعنی اگر پای منافع شخصی او در میان نباشد از او بپرسند عدل بهتر است یا ظلم نیکی یا بدی آیا چه خواهد گفت در اینجا مثالی میزنیم، فرض کنید یکی از همین افراد خود خواه مادی در گوشه بیابانی بدر مانده ای برسد از شدت گرسنگی یا برهنگی میلرزد آیا اگر نانی داشته باشد یا لباسی در این ساعت از او

مضایقه خواهد کرد مسلم در اینجا اورا در آن تنها می و در ما ندکی مدد خواهد کرد در این جا سه چیز بچشم میخورند؛ که هیچکدام با خود خواهی سازگار نیست و همان مایه امتیاز انسان از حیوان است که از خود خواهی پروای چیز دیگری نمیکنند بهر جهت آن سه چیز عبارت است از

الف - : تأثر و اندوه بر بیچارگی او این تأثر با تظاهر هم حتی سازگار نیست تا بخود خواهی برسد.

ب - بخشش و ایثار

ج - خور سندن شدن ازرها شدن از بنده لاکت این نیز امری است درونی مربوط بخود پرستی نیست پس اشتباه شوینها و فیلسوف مادی و همفکر افس و پیر وان کو ردل بدنهادش روشن شد و ثابت شد که انسان دارای دو جنبه است جنبه جسمی که منشأ آن خود خواهی است و جنبه روحانی و روانی که فطر تأخیر خواه و فضیلت خواه است.

حالا با بدانست با این حقیقت روشن بشر چرا تا این درجه گمراه شده؟ فطرت پاک و روان تابناک را بفتح قن یرستی در پس پرده های هوس تیره و تباها ساخته است، چطور شده که در لجنزار شهوات و بی بند و بارها آنقدر فرو رفته که فرق خود را از حیوان نمیداند؟

فضیه روشن است که این پست فطرتان و تن پروران ندای و جدان را که تمام آن از خود گذشتگی دم میزند و فداکاری را لازم دارند از تنبلی جواب نگفتند.

و با میال پست طبیعت جسم علی الدوام یا سخکو شدند و آنقدر در این مرحله پیشروی کردند یعنی در واقع تنزل کردند تا بدرجه بهائهم رسیدند

بل هم اضل، یا از آن‌هم گذشتند «اولئك هم العاقلون» یعنی در سلك كم شدگان و ناآگاهان و کوردلان جای گرفتند آیا چه راهی باید تعقیب کرد تا با فطرت انسان سازگار باشد، و روان روشن و کلشن صفا گردد باید بسراغ متخصصین جزئیات اسرار روح و روان شکافتن که پیغمبران خدا باشند درفت و از داروخانه آنها دوا گرفت زیرا هر کسی در فنی متخصص است ضرورتاً بسراغ کتاب کریم و دستور عظیم یعنی قرآن مجید میروم آن کتاب عزیز درجات و مراتب روح را به پنج درجه تقسیم بندی کرده است.

۱- روح خودخواه - كودك ناهم‌عنصری است خودخواه پروای هیچ کس نمی‌کند و لوازمی که ده نفر از آن راحت کند؛ او خواسته خود را می‌خواهد هر چه بشود، همین كودك با همین وضع بزرگ شود و بسن پنجاه سالگی برسد جز يك كودك بزرگ نیست اگر جانی خود داری کند از اظهار میل و هوس خون نه بجهت مصلحت نوع باشد بلکه از ترس خویشتن است و تمام تلاش آن بانحاء و انواع زیرکی و سیاست آمیخته و در زیر پرده‌های عجیب و غریب خواسته‌های خود پرستانه حود را لباس عمل می‌پوشد و کاری میکند کس نفهمد و اگر بفهمد نتواند با اعتراض کند خلاصه موجبی است از خود پرستی. این درجه پست از روح راقر آن نفس‌آره می‌گوید یعنی روح خودخواه یا عبارات ساده‌تر روح تابع هوسها و جذبه‌های جسم طبیعی.

۲- وجدان - همان كودك ناآگاه را پرورش اخلاقی و مذهبی می‌دهند و باو می‌گویند تو هم يك تن از افراد بشری حق تو محدود و خواسته‌هایت باید محدود باشد دیگران هم بشرند حقشان محترم و بخواسته‌شان اگر درست باشد باید توجه کرد این عنصر خورده خورده دست از بسیاری از خودخواهی‌ها

هر چه بزرگتر شود بر میدارد و علی‌الدوام خود را ملامت می‌کند و خویش را مهذب و کامل میسازد این عنصر بیدار دارا که بدی و خوبی را تشخیص میدهد و حق و ناحق را می‌شناسد دارای وجدان است و او را با اصطلاح قرآن صاحب نفس لئوامة می‌شناسند

۳- روح آرام فرض کنید آن شخص شریف با وجدان که قلبش در نوسان است گاهی بخیر و زمانی بشر متمایل میشود چنان اخلاق و فضایل انسانی را در خود کسب کند و چنان عاشق حقایق و معنویات گردد که دیگر این زود خوردهای ماده پرستان را با این ادعاهای بزرگ که دارند کودکانه بشمرد و پیش او فقر، و غنا، و عیش، و دشواری، درد، ولذت، لذت، و عزت، بیکدرجه باشد او وارد بعد چهارم و فضای وسیعتری گردد در کک کند چیزهایی را که مردم حیوان صفت نیابند و نتوانند فهمید، ورها کند آنچه را که مردم برس آن کشتارها کنند.

شاهدی که عشق او عالم گریست ❖ عالمش میراند از خود جرم چیست این مرد دل خوش شود و چیزهایی که مردم از آنها وحشت دارند چون پرستش ذات حق و وحشت کند از چیزهایی که مردم بآنها انس دارند چون مال و فرزند و رفیق این مرد را صاحب این روح را که اولش چون اقیانوس آرام شده و مہبط ذات ذوالجلالی کشته است صاحب روح آرام یا بگفته قرآن دارای نفس مطمئنه گویند

۴- روح رضا و تسلیم فرض کنید از مرحله سوم نیز ترقی کند یعنی بدرجه ای رسد که از هیچ پیش آمد تر سناك نباشد و بر هیچ حادثه گذشته که بر شخص او وارد شده هرگز آند و هناك نگردد، و تمام مواهب طبیعت بلکه تمام کرمه ارض از ماده و مقامات عالیہ متصوره در آن را اگر باو ببخشند بحالش بگذرد

فرق نکنند و يك گو شه دل بزرگ آن پر نشود پس این بشر بما فوق طبیعت رسید که طبیعت در آن اثر ندارد نه متأثرش میتواند کرد و نه فرحناکش پس چنین روح که از ماده و طبیعت در گذشته بماوراء طبیعت مسلم پیوسته است حقایق بزرگی درک می کند که بیشتر دیگر نمیتواند حالی کند چون آنها دارای آن چشم و آن هوش نیستند این درجه از روح را قرآن راضیه یعنی روان خورسند نامیده است این گوهر تابناک که یک ذره آلوده کی و تیرگی هوا و هوس يك ملکول نجاست و کثافت مادیات در آن باقی نمانده است (برعکس ماده پرست تاريك مغز سراپا آلوده که از کور دلی و کم ظرفیتی خود که جزئیات و کلیات عالم را روی هم حساب نمی کند و همواره از بخت و چرخ کله دارد، بلکه با آسمان و فلک ستیزگی کرده و میخواهد آنرا سرنگون کند و عالم و اهل آن میخواهد پیر و هوا و هوس پست متغیر او باشند)

درست برعکس او موافق طبیعت عالم و نظام آن است و روح پهنانورش درست همه جارا حساب می کند و از نقشه سازمان دقیق الهی مطلع است و میداند چرا باید آنطور شود و چرا اینطور؟ و می بیند هر چیزی سر جای خویش ایستاده و درست جلو می آید جز عده ای از این حیوانات سرکش بنام انسان بهر جهت می بیند

جهان چون چشم و خط و خال و ابر و است که هر چیزی بجای خویش نیکو است و دل دریا آسایش بهیچ چیز تکان نخورد و پر نشود بلکه هر چیز که در او رسد غرق شود و گم گردد این آن را معدوم سازد و هضم کند نه ماده و مال و دیگر مزا یای زندگی او را مضطرب و احياناً

کتابخانه فیضیه قم

هلاک و نابود سازند یعنی میگوید .

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از او ست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او ست

نه فلک راست مسلم نه ملک راجا صل

آنچه در سر سویدای بنی آدم از او ست

غم و شادی چه تفاوت بر عاشق دارد

ساقیا باده بده شادم از آن کاین غم از او ست

بارادت بکشم در د که شاهد ساقی است

بحلاوت بخورم زهر که در مانم از او است

سعد یا سیل فنا گر بکند بنیادم

دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از او است

آن ساعتی که مرگ بسراغش میآید بر خدای خود اعتراضی ندارد

با کمال بهجت و سرور چون میدانند چه کرده، و می فهمد که جامیرون آماده

جهانی وسیعتر و دستگامی نوین و زیباتر و مجلل تر میگردد و نساءت که

خدا می خواهد جان او را بگیرد که کافر ناسزا و نفرین بزمان و زمین

می کند این مرد خوشبخت میگوید :

گر چه از گفتن لب گویای من خوا موش شد

همچنان در زیر لب او را ! ثنا خوان میروم

۵- روان پسندیده شاید نتوان گفت که این قسمت مرحله ای مستقل

از مراتب روح نیست این حالت بان مرحله ای که بنام روح رضا و تسلیم نام نهاده ایم

هر دوازده حالات و کیفیات درجه سوم روح باشند که همان نفس مطمئنه

است و آن از خواصش این دو قسمت باشد، بهر جهت مستقلاً هم توان این دو را از مراتب روح دانست چنانچه دانسته اند ، باری خدائیکه از این بشر صفا و روح مذکبی خوشنود بوده و این عنصر کاری بر خلاف نظم دستگاه او و آفریدگار او نکرده است در این موقع مرگ، مخصوصاً کمال رضای خود را با و اعلام داشته یعنی از اعماق ملکوت بر جانش صلا میزند و از بطنان عرش بگوش هوشش الهام میرساند که:

يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الي ربك راضية مرضية

ای روح اسیر زندان محدود طبیعت و ای مرغ آشیان ملکوت محبوس نفس تن بجایگاه و بمیهن اصلی خویش باز گرد و بزم محبوب و هممانسرای دوست را بیش از این با شتیاق مگذار.

تراز کنگره عرش میزند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است در این جاست ، که با وجود شعفی زائد الوصف که مخصوص این بندگان ارجدار پروردگار است از این تار یکخانه طبیعت و خاکدان کره کوچک ارض که عده ای نادان این اندازه بآن علاقه میورزند مهیای صعود عالم انوار و فضای وسیع مقربین و ابرار میگردد .

واما انکان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم

و باید دانست که روان پس از پیمودن این مدارج عالیه کمال که ذکرش گذشت با آنکه از همه چیز بفضل خدامستغنی گردید و خود در ذات خود بهشتی و سعادت بی جاودان پیدا کرد در عین حال پس از انتقال و ارتحال در این صحنه محدود طبیعت که تمامش قید و قانون و محدودیت است بفر احنای فضائی قدم میگذارد که متناسب با سعه و عظمت آن روح باشد بسوی آزادی مطلق عیش و آسایش مطلق زندگی الی الابد یعنی مهمان ایده آلی میرسد

که همه بشر کم کرده راه امر و زی آنرا در این جهان کوچک می طلبد و نمی یابد و در رنج آنکس جان می سپرد .

مثال و واقعیت آن اینست چنانچه اقیانوس از سطح خود بخاراتی بهوا متصاعد میسازد و آن ابخره بشکل ابر فضا هائی را سیر می کند تا بجای مناسب و شرائط مساعد ذرات خود را بصورت قطرات باران رحمت بر سر زمین هائی نثار میکند و آن قطرات پس از صفا بخشیدن و طراوت و بهاء و خرمی دادن مجدداً دست بدست هم داده، بشکل سیل و شط متوجه همان دریا و اقیانوس میگردند. همچنین روح انسان با عزم و نیت عمل خیر یاش بدن را بجنبش و حرکت در میآورد و انسان توسط اندامهای مختلف بدن خویش بر زمینه های دلهای بنی آدم رحمت و سعادت یا زحمت و شقاوت نثار کرده و نازل می کند و پس از ایجاد این صفا و سعادت یا تیرگی و شقاوت بحکم «کل شیء یرجع الی اصله» نتایج و اثرات این اعمال مجتمعاً علی التحقیق روانه آستان روح میگردند بچه شکل معلوم نیست بهمین شکل یا بنحو دیگر (چنانچه بخار متصاعد شد بشکل آب بر گشت) و همچنین این اشغال از خیرات و حسنات یا اضرار اینها دلهاز اصفاء تیرگی میرساند و باز بشکل همان احوال پس از مدتی باشکلی دیگر بانسان پس داده میشود و این مسلم است تادم مرزمرگ باین اعتباری که کردیم باز گشت نخواهد داشت

در اینجا بفریاد بلند و صدای رسای خویش اعلام میدارم که ای بیچاره بشر ای نادان انسان اگر از این ماده پرستی نازاحت شده ای و از این آلوده گیها و لجاج و بی توجهی بحقایق آسمانی طرفی بر نبسته ای بزودی بر گرد و بفوریت بدون امروز و فردا کردن خود را برام راست و حقیقت اسلام برسان

و اگر از این همه اسب هوی و هوس راندن با اینکه بمراد تر سیده ای ولی سیر هم نشده ای برو که اهریمنت همراه باد و قهر خدایت در پیش و نفرین خلقت در پس؛ باشد که ساعت بساعت چنانچه تا کنون چنین بوده ای تیره تر، تاریکتر، اندوهناک تر، پشیمان تر، شوی بعد از اینها همه برسی بجاهائی بدتر و بالاتر:

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است
 راه طبیعی کمال هر موجود اینست که آن را بایده آل و هدف نهائی
 برساند پس اینهمه رفتن و بجای نرسیدن و از وضع راضی نبودن دلیل بر گمراهی
 و تاریکی و غیر طبیعی بودن راه است اما ما که تا حدی قدم در راه راست طبیعی
 گذاشته ایم میدانیم و می بینیم که در هر چند قدم که میر ویم بشارتی و صفا و ضیاء
 و نور افکن و علامتی است و دمدم امید وار تر، روشن تر مطمئن تر، ثابت تر
 محکمتر؛ میگردیم؛ تو هم از پستی ماده پرستی بیرون آی بمقام انسانی
 گرای و خود را بخدای خود معرفی نمای هر چند تو خود خواهی اما خدای ترا از
 تو بهتر می خواهد مگر تو آن نیستی برای دمی عیش خود را سرافکنده
 میکنی؛ و برای ساعتی استراحت و خوشگذرانی صدسال خود را بعقب میبری
 بدون تردید خدائی و جود دارد و این جهان را بیازی نیافریده
 و همه موظف و مسئولیم و پس از این جهان دستگاہ عظیم و وسیع و منظمی با نظامات
 مخصوصی در پیش است در آن جهان بجزئیات اعمال و نیات همه میرسند
 روح را دریابید و او را ز دست ندهید آن را دنبال جسم برای
 خلق بآب و آتش نزنید •

تا بسا حل نجات رسید و گرنه پس از شکستن این کشتی تن در خطرانی

عظیم و شعله‌هایی جانسوز در بین خواهد بود •
 در هوا چند معلق زنی و جلو ه کنی ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
 ثم انکم ایها الضالون المکذبون لاکلون من شجر من زقوم: صدق لله العظیم

